فهرست

[اصول / حجیت خبر واحد 2](#_Toc195286602)

[پیشگفتار 2](#_Toc195286603)

[نظریات در باب مجعول امارات 2](#_Toc195286604)

[نظریه اول: نظر مرحوم نائینی 2](#_Toc195286605)

[نظریه دوم: 2](#_Toc195286606)

[نظریه سوم 2](#_Toc195286607)

[نظریه چهارم 3](#_Toc195286608)

[یک مرور سریع به بحث 4](#_Toc195286609)

[دلایل آیات 4](#_Toc195286610)

[دلیل اول: آیه نبأ 4](#_Toc195286611)

[احتمال اول 4](#_Toc195286612)

[احتمال دوم 5](#_Toc195286613)

[دلیل دوم: آیه نفر 6](#_Toc195286614)

[احتمال اول 6](#_Toc195286615)

[احتمال دوم 6](#_Toc195286616)

[دلیل سوم: آیه ذکر 7](#_Toc195286617)

[احتمال اول 7](#_Toc195286618)

[احتمال دوم 8](#_Toc195286619)

[آیه چهارم: آیه اذن 8](#_Toc195286620)

[احتمال اول 8](#_Toc195286621)

[احتمال دوم 9](#_Toc195286622)

[آیه پنجم: آیه کتمان 9](#_Toc195286623)

[احتمال اول 9](#_Toc195286624)

[احتمال دوم 9](#_Toc195286625)

# اصول / حجیت خبر واحد

# پیشگفتار

در تنبیه و فرع اول ذیل ادله خبر واحد، یک نگاهی به دلالت ادله نسبت به چهار مبنایی که در باب مجعول در امارات داشته باشیم.

# نظریات در باب مجعول امارات

در آغاز گفتیم که چهار نظریه در باب مجعول در امارات وجود دارد که

## نظریه اول: نظر مرحوم نائینی

۱- یک نظریه عبارت است از اینکه مجعول در امارات طریقیت، کاشفیت و علمیت امارات هست. یک طریقیت و کاشفیت تامه هست که در قطع و احیاناً در اطمینان ملاحظه می‌شود و یک طریقیت و کاشفیت ناقصه و ظنی هست که در امارات ظنیه وجود دارد.

مجعول در امارات این است که کاشفیت و طریقیت ناقصه را شارع با آن معامله طریقیت تامه می‌کند یعنی طریق ناقص را طریق تام اعتبار می‌کند. کاشف ناقص را کاشف تام اعتبار می‌کند، کاشفیت تامه را جعل می‌کند. در مقابل کاشفیت تامه‌ای که مجعول نیست و ذاتی است.

این نظریه مرحوم نائینی و جمع است که از ایشان تبعیت می‌کنند و احیاناً امام هم همین‌طور باشد.

## نظریه دوم:

این بود که مجعول در امارات عبارت از منجزیت و معذریت بود که این نظر صاحب کفایه و آخوند خراسانی و برخی دیگر که از ایشان تبعیت کردند.

## نظریه سوم

آن است که آنچه در امارات جعل می‌شود عبارت از جعل حکم مماثل و جعل مؤدی، وقتی می‌گوید خبر واحد حجت است یعنی مؤدای خبر واحد که گفته است نماز جمعه واجب است آن مؤدی را جعل کرده است، می‌گوید جعل این حکم کرده است، منتهی چون جدا نمی‌شود گفت اینجا جعل وجوب جمعه کردم و آنجا جعل کفاره کردم و جای دیگر همین‌طور. با یک عبارت کلی می‌گوید این مفاد این خبر حجت است یعنی مؤدای اینها مجعول است و کسانی به این مسئله تمایل دارند و احیاناً به خود شیخ این در رسائل نسبت داده می‌شود، بعضی کلمات ایشان ظاهر در این هست.

## نظریه چهارم

اگر اسناد قطعی به مرحوم اصفهانی و کمپانی ندهیم لااقل ایشان تقریر خوب و جامعی از نظر چهارم انجام دادند و آن این که مجعول در امارات حجیت است، ما هو صالح للاحتجاج آنکه صلاحیت احتجاج دارد مجعول است. خود حجیت، ما یصلح للاحتجاج، این معنای حجیت است و همین مجعول است. شارع حجیت را قرار می‌دهد، می‌گوید این یصلح للاحتجاج است. این را بین خود و شما یصلح للاحتجاج قرار داده‌ام.

منتهی گاهی این نظر چهارم نمی‌آید علت این است که اشکالاتی به این نظر شده است از جمله به اینکه در واقع این به منجزیت و معذریت برمی‌گردد که در جای خود باید بحث بشود

منتقی یا خیلی از کتب دیگر را ببینید می‌گویند چهار نظریه هست که عبارت‌اند از:

۱- طریقیت، ۲- معذریت و منجزیت ۳- جعل مؤدی ۴- ما یصلح للاحتجاج

این ما یصلح للاحتجاج انتقادی به خود صاحب منتقی دارد که می‌گوید این همان منجزیت و معذریت است. آیا این اشکال وارد است یا خیر؟ در جای خود.

در هر صورت چهار نظر اصلی اینها است که اشاره شد.

هر یک از این انظار آثار زیادی دارد، این یک بحثی است که ابتدا آدم می‌گوید به این می‌توانید عمل بکنید ولی وقتی ریز و دقیق وارد مسئله می‌شویم می‌بینیم تصویرهای چهارگانه دارد و هر یک آثاری متفاوت از دیگری دارد، از جمله قیام امارات، مقام قطع و خیلی چیزهای دیگر.

الان ترکیز ما به مناسبت خبر واحد روی امارات است و الا در اصول محرزه و اصول غیر محرزه داستان مقداری متفاوت است و اعلام هم گاهی در همه یک نوع نظر داده‌اند و در مواردی در هر یک متفاوت است آن‌ها را باید دید. الان این بحث را نمی‌خواهیم مبسوط بحث بکنیم به جهت خاصی ملحوظ است که به این دلیل سریع و گذرا می‌گذریم.

آنچه در اینجا در تنبیه اول می‌خواهیم بحث بکنیم نه همه ابعاد و جوانب این چهار نظریه است، برای اینکه هر یک از این چهار نظریه از نظر اینکه معقول است یا خیر؟ محل بحث است، اینجا بیشتر آن که مد نظر قرار می‌دهیم این است که ادله‌ای که برای حجیت خبر واحد برشمردیم، آیا ظواهر اینها چیزی می‌شود استفاده کرد به نفع یکی از این چهار نظریه، یا اینکه از ظواهر اینها چیزی به دست نمی‌آید و باید تحلیل کرد و آن امر تحلیلی اصل است.

اولاً ممکن است بگوییم از ظواهر چیزی استفاده نمی‌شود، اگر بگوییم می‌شود یکی از اینها را از ظاهر برخی از ادله استفاده کرد، باز مسئله نهایی نمی‌شود برای اینکه ممکن است از نظر عقلی کسی بگوید ظاهر این است، ولی یک شواهد عقلی وجود دارد که این ظاهر مراد نیست. از این جهت است که نمی‌خواهیم الان بحث را نهایی بکنیم.

یک نگاهی داشته باشیم که این ادله چه نسبتی با این چهار نظریه دارند؟

# یک مرور سریع به بحث

ادله را ما به این ترتیب بحث کردیم و بر همان اساس اینجا هم پیش می‌رویم.

# دلایل آیات

# دلیل اول: آیه نبأ

در ادله کتاب و آیات دلیل اول، آیه شریفه سوره حجرات بود که آیه نبأ هست، **﴿یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِنْ جَاءَکُمْ فَاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَیَّنُوا﴾**[[1]](#footnote-1) که ممکن بود کسی در اینجا قائل به مفهوم بشود.

تقریباً ما هم آن را ترجیح دادیم و گرچه گفتیم اگر ما باشیم و این آیه به مفهوم اطمینان نهایی پیدا نمی‌کنیم ولی یک ترجیحی برای وجود مفهوم در اینجا به شکلی که برای خبر واحد قابل استدلال باشد برای اثبات حجیت قائل بودیم.

## احتمال اول

اگر کسی این را بپذیرد، آیه شریفه مفهومی دارد که اگر غیر فاسق آورد، دیگر تبین نمی‌خواهد. این آیه اول است. این چه نسبتی با این چهار مبنا دارد؟

ممکن است بگوییم هیچ نسبتی ندارد و اعم است و در هیچ یک از اینها ظهوری ندارد، برای اینکه منطوق می‌گوید اگر فاسق خبر آورد، شما تحقیق کن که این یا کنایه است یا مستلزم این است که این حجت نیست این ارزش ندارد و خود تو باید تحقیق کنی و به اطمینانی برسی.

و مفهوم هم لا تبینوا، عدم وجوب تبین است، اگر خبری از غیر فاسق یعنی عادل آمد، دیگر نیاز به تبین نیست، یعنی می‌توانی ترتیب آثار بدهی، این تبین، لازم نیست اعم است از باب اینکه یعنی این طریق است، یا اینکه معذریت و منجزیت در آن است، یا جعل مماثل می‌کند این فرقی نمی‌کند. یک امر مبهم کلی می‌گوید تحقیق لازم نیست و می‌شود به آن اعتماد کرد.

اما اعتماد از چه حیث؟ و با چه عنوان می‌توان به این خبر عادل اعتماد کرد؟ این لونی ندارد، یک امر کلی مبهم کلی را بیان می‌کند که اصل حجیت را می‌شود از آن استفاده کرد به همان معنای حجیت به معنای عامی که با چهار نظریه قابل تطبیق و سازگار است. این یک آیه که ظهور آن هیچ یک از این چهار نظریه از آن استفاده نمی‌شود بلکه مقسم آن استفاده می‌شود که می‌شود به آن اعتماد کرد و دیگر تحقیق نمی‌خواهد مطلقاً نمی‌خواهد ولو تولید ظن بکند. می‌شود به آن عمل کرد

اما این که این عمل بر اساس طریقیت است یا منجزیت و معذریت یا جعل مؤدی و مماثل، یا حجیت ما یصلح ان یحتح به. استفاده نمی‌شود. این یک احتمال.

## احتمال دوم

این است که کسی بگوید از این آیه بیش از این می‌شود استفاده کرد و قائل به این شد که از این آیه طریقیت استفاده می‌شود.

می‌گوید وقتی می‌فرماید فاسق آمد تبین کنید، تحقیق کنید یعنی می‌خواهد بگوید این راه به واقع نیست، بحث حجیت و منجزیت و معذریت و مخصوصاً جعل مؤدی نیست، می‌گوید تبین کن که این تو را به خطا نیفکند، **﴿أَنْ تُصِیبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصْبِحُوا عَلَیٰ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِینَ﴾** یعنی مفاد آن با واقع انطباق ندارد لذا تحقیق کن که از واقع پرت نشوی. مخصوصاً تعلیل که دیده شود **﴿أَنْ تُصِیبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصْبِحُوا عَلَیٰ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِینَ﴾** این با واقع انطباق ندارد، به پرتگاه می‌افتی.

اگر منطوق این شد، مفهوم این می‌شود که در جایی که عادل است دیگر تبین لازم نیست چون اصابه به جهالت نیست و در آن پشیمانی نیست برای این که این طریق است.

ممکن است کسی این را بپذیرد که تبین و عدم تبین، بحث کشف واقع در آن ملحوظ است، تبین بکن، یعنی واقع را کشف بکن، یعنی این کاشف نیست، آنجا که می‌گوید تبین نکن، یعنی واقع مکشوف است. ممکن است کسی این را بگوید.

لذا جمعی استظهارشان از آیه همان استظهار امر مقسمی بدون انطباق بر یکی از این چهار نظریه ولی در نقطه مقابل ممکن است کسی بگوید این با آن نظریه اول و مرحوم نائینی سازگاری دارد، علت هم عنوان تبین است.

می‌گوید خبر فاسق که بود، تحقیق بکن، تحقیق کن، کار به جعل مؤدی و حتی معذر و منجز ندارد، می‌گوید تحقیق بکن برای این است که این ناقص است، ظن است، ان الظن لا یغنی من الحق شئیاً تحقیق بکن.

مفهوم هم به تبع این، این‌گونه می‌شود؛ تحقیق نکن، لازم نیست تحقیق کنی، چرا؟ آنچه بیشتر به ذهن تبادر می‌کند و انسباق پیدا می‌کند، یعنی کاشفیتی در این وجود دارد.

دلیل اینجا از نوع نتیجه است و نتیجه اینجا متوقف بر این است که تبین می‌خواهد یا نمی‌خواهد، آن فرع این است، ظهور این از جاهایی نیست که بگوییم تعلیل بر آن مقدم است، شاید عنوان تبین قوی‌تر باشد،

یکی دیگر اینکه **﴿فَتُصْبِحُوا عَلَیٰ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِینَ﴾** با طریقیت هم سازگار است، یعنی چیزی که طریق نیست، شما بر آن اعتماد کنی، این **﴿فَتُصْبِحُوا عَلَیٰ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِینَ﴾** است. با آن هم سازگار است.

از این جهت است که علی‌رغم اینکه گاهی احتمال اول ترجیح داده می‌شود مبنی بر اینکه از آیه هیچ یک از این چهار عنوان استفاده نمی‌شود و ممکن است کسی احتمال دوم را ترجیح بدهد و خالی از ترجیح نیست.

این از این آیه شریفه که لا یبعد ترجیح احتمال دوم. بعید نیست.

احتمال اول این بود که استظهار هیچ یک از آن چهار مبنا نمی‌کنیم

احتمال دوم این است که آیه بعید نیست ظهور در مبنای مرحوم نائینی و طریقیت داشته باشد.

# دلیل دوم: آیه نفر

آیه نفر، آیه ۱۲۲ سوره توبه و از آیات مشهور است که می‌فرماید **﴿وَمَا کَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِیَنْفِرُوا کَافَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ کُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِیَتَفَقَّهُوا فِی الدِّینِ وَلِیُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَیْهِمْ لَعَلَّهُمْ یَحْذَرُونَ﴾**

بنابر اینکه استدلال این آیه را بپذیریم، این آیه هم مثل آیه اول ترجیح دادیم ظهور در حجیت خبر واحد، باز به حد اطمینانی که به یک آیه بخواهیم اعتماد بکنیم نرسیدیم ولی در عین حال می‌گفتیم دستمایه‌های دلالت در آن وجود دارد و اشعار قوی می‌شود به آیه نسبت داد.

و استدلال این بود که می‌گوید اینها می‌روند خبر می‌آورند، وظیفه کسانی است که بروند و آشنا بشوند و به مردم گزارش کنند و این ملازمه با حجیت خبر آن‌ها دارد.

گزارش همین‌جوری که کافی نیست، گزارشی که باید مورد قبول قرار بگیرد مقصود است این ملازمه دارد با وجوب قبول. با همه آن بحث‌هایی که داشته است. شبهات و اشکالات را الان نمی‌خواهیم بگوییم.

علی فرض اینکه ما در حد دلالت و اشعار بپذیریم که بین وجوب انذار ولو انذار غیر فتوایی و انذار به نحو اخباری، با وجوب قبول به نحو مطلق تلازمی هست ولو ظنی باشد. اگر این تلازم را پذیرفتیم، خبر حجت می‌شود برای مستمعین خبری که این خبر را دریافت کردند.

در اینجا نیز آن دو احتمال وجود دارد عین آن قبلی با یک تفاوتی که عرض می‌کنم وجود دارد.

## احتمال اول

ممکن است کسی بگوید **﴿لِیُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ﴾** خبر بیاورد به نحو فتوا، یا روایات و حدیث نسبت به یک حکمی از احکام الهی، باید کسانی این اخبار را انجام بدهند و دیگران هم باید اعتماد بکنند، اما باید اعتماد بکنند، باید حذر کنند و متنبه بشوند از این انذاری که انجام شده است، چرا؟ آیه به آن کار ندارد و در مقام آن نیست.

ممکن است به خاطر اینکه آن خبر و انذار طریقیت دارد، لازم است اعتماد بکنند، ممکن است لزوم و وجوب اعتماد به خاطر جعل منجزیت و معذریت باشد، ممکن است به خاطر جعل مؤدی باشد، ممکن است به خاطر جعل ما یصلح ان یحتج به مبنای مرحوم اصفهانی باشد. با هر چهار تا این سازگار است.

ادعای این شده است که از ظهور این ما چیزی را نمی‌توانیم برداشت کنیم به نفع یکی از آن چهار نظریه بنیادی در حقیقت حجیت.

## احتمال دوم

اما در نقطه مقابل به عنوان احتمال دوم اینجا مطرح است که نه به آن حدی که در بحث قبل بود، آنجا عنوان تبین بود، اصولاً عناوین تبین و علم ناظر به واقع و کشف است و این را اینجا نیست، اینجا لینذروا است. ممکن است علی‌رغم اینکه در آن حد قبلی نیست اما در عین حال کسی اینجا بگوید **﴿لِیُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَیْهِمْ﴾** اخبار بکنند، یعنی خبری که واقع را برای آن‌ها کشف می‌کنند.

انذار، اخباری است که در آن تخویف است ولی این انذار نه در حد تبین، در حدی است که نگاهی به واقع دارد.

انذار ممکن است از آن استشمام نگاه به واقع می‌شود و بیشتر در تفقه است که تفقه که می‌کند برای این است که به واقع برسد و خروجی آن این است که واقع را کشف کردم و به تو می‌گویم آن وقت به تبع اینها **﴿لَعَلَّهُمْ یَحْذَرُونَ﴾** به سمت این می‌رود که این خوفی در او ایجاد می‌شود و پرهیز عملی می‌کند به خاطر اینکه یک واقعی به او منتقل شده است نه صرف اینکه یک مؤدایی قرار داده می‌شود و امثال اینها.

این احتمال دوم است که ممکن است که کسی بگوید با طریقیت انسب است.

منتهی در اینجا در آن حد آن قبلی، خود من هم نمی‌توانم بگویم ترجیح دارد و به حد اطمینان است. شاید یک ترجیحی در این باشد و احتمالاً هم به آن ارتکازات عمیقی که در سیره خواهیم گفت برگردد که ممکن است یک ارتکازات پنهان عمیقی به نفع کاشفیتی که مرحوم نائینی می‌فرماید و آن بر استظهار ما سایه افکنده است.

در هر صورت خود الفاظ اینجا نسبت بیشتری با طریقیت داشته باشند اما نه در حد تبین و آیه اول.

در تبین می‌گفتیم یک واژه‌ای است که با این مبنای طریقیت سازگاری بیشتری دارد اینجا واژه‌ها به آن قوت نیست.

اگر آن ارتکاز را که در سیره بحث می‌کنیم بپذیریم آن بر همه اینها سایه می‌افکند که مدعی نائینی هم این است.

# دلیل سوم: آیه ذکر

**﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِکَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِی إِلَیْهِمْ فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّکْرِ إِنْ کُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾**[[2]](#footnote-2)

استظهار این آیه در حد آیات قبلی نمی‌دانستیم ولی علی فرض اینکه دلالت آیه بر حجیت خبر واحد بپذیریم، ببینیم نسبت آن با این چهار مبنا چیست؟

دلالت آیه به این شکل بود که **﴿فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّکْرِ﴾** که می‌گوید بروید سؤال بکنید، معنای آن این است که اگر او جواب داد، اعتماد بکنید. این مقداری شبهه قوی‌تری داشت. حالا اگر بپذیریم.

در این آیه هم این احتمالات وجود دارد

## احتمال اول

این است که **﴿فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّکْرِ﴾** به ملازمه می‌گوید قبول کنید، از چه باب؟ از باب اینکه جعل مؤدی است، معذریت و منجزیت است، یا طریقیت است؟ همه اینها سازگار است و چیزی نمی‌شود استفاده کرد.

## احتمال دوم

این است که بگوییم شبیه آیات قبل که می‌گوید **﴿فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّکْرِ﴾**، سؤال برای کشف واقع است، می‌گوید بپرسید، برای اینکه به واقع برسید، ملازمه دارد با اینکه جواب را قبول کنید. پس قبول کنید هم ناظر به واقع است.

پس سؤال و جواب اصولاً در آن طریقیت ملحوظ است، اگر از کسی سؤال می‌کنید باران می‌آید یا خیر؟ می‌گوید از او سؤال کن که باران می‌آید یا خیر؟ معنایش اگر این باشد که حرف او را قبول بکن، یعنی این سخن از این است که این سؤال و جواب ما را به واقع نائل می‌کند.

از این جهت بعید نیست که بگوییم عنوان سؤال و جواب یک عناوینی است که در آن درون‌مایه طریقیت و کاشفیت برجسته است.

این شاید مقداری از ین دو قوی‌تر باشد، یعنی به آن آیه اول و آیه نباء باشد که در آن تبین بود. این آیه که در آن طریقیت در آن بی‌ترجیح نیست. درحالی‌که در آیه دوم به این قدرت و قوت نمی‌توانستیم بگوییم.

ما فرض می‌گیریم که در اینها اطلاقی قائل شدیم، می‌گوید تبین لازم نیست، اگر خبر عادل شد، حالا چه وثوق خبری داشته باشد یا نداشته باشد، وثوق مخبری کافی است.

این را مفروض بگیرید، با آن فرض می‌گوییم بعید نیست که کاشفیت را بیان می‌کند.

# آیه چهارم: آیه اذن

**﴿وَمِنْهُمُ الَّذِینَ یُؤْذُونَ النَّبِیَّ وَیَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ قُلْ أُذُنُ خَیْرٍ لَکُمْ یُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَیُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِینَ﴾**[[3]](#footnote-3)

این آیه علی‌رغم همه آن بحث‌هایی که داشت، استدلال به این آیه خیلی قوی نمی‌دانستیم ولی اگر کسی بپذیرد دو نقطه از آیه محل استشهاد بود، یکی اذن خیر و یکی هم **﴿یُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِینَ﴾** بود

اگر این آیه را دلیل برای خبر واحد بدانیم، سؤال می‌شود که این آیه لا اقتضاء و لا بشرط و بی‌تفاوت به این چهار مبنا است یا به یکی از اینها اشاره یا اشعاری یا گرایشی در حد ظهور دارد؟

## احتمال اول

در اینجا هم الکلام الکلام. ممکن است کسی بگوید این آیه با آن مبانی فرقی نمی‌کند، اذن خیر لکم حرف را گوش می‌کند و توجه می‌کند. به چه دلیل این را گوش می‌کند چیزی در آن نیست.

**﴿یُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِینَ﴾** که همان اذعان عملی است نه اذعان اعتقادی و از این جهت هیچ ربطی به آن چهار مبنا به طور خاص ندارد با همه سازگار است.

## احتمال دوم

ممکن است کسی احتمال دوم بدهد، بخصوص در للمؤمین، در اذن ممکن است کسی بگوید فرقی نمی‌کند اذن از باب این است که جعل حجیت است، منجزیت است یا جعل مؤدی است با همه این‌ها سازگار است

اما **﴿یُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِینَ﴾** حتی اگر یؤمن عملی باشد، یعنی یصدقهم در مقام عمل، ترتیب اثر می‌دهد، باز کاربرد واژه یومن ظهوری را درست می‌کند یعنی یک‌جوری به این اعتماد می‌کند نه این که این منجز است، مؤدای مماثل با واقع در این است، **﴿یُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِینَ﴾** یعنی مفاد را می‌پذیرد، اعتماد به مفاد می‌کند از این جهت در اذنٌ این احتمال دوم است که نوعی تفصیل این دوتا است.

یعنی در اذنٌ می‌گوییم خیلی چیزی نمی‌شود در آن استشهاد کرد حتی اگر دلالت بر حجیت خبر واحد داشته باشد در اینجا خیلی نمی‌شود با یکی از این چهار مبنا سازگارتر دانست.

اما در **﴿یُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِینَ﴾** اگر دلالت را بپذیریم بعید نیست که به طریقیت بیشتر بخورد و با آن سازگارتر باشد.

# آیه پنجم: آیه کتمان

آیات ۱۵۹ بقره و در ۱۴۶ و در ۱۷۴ هم تکرار شده است.

**﴿إِنَّ الَّذِینَ یَکْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَیِّنَاتِ وَالْهُدَیٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَیَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِی الْکِتَابِ أُولَٰئِکَ یَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَیَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ﴾**

در دلالت این تردیدی داشتیم و آیات متعددی بود ولی علی فرض اینکه آیه را برای حجیت خبر واحد بپذیریم و دلالت آن را تام بدانیم این سؤال اینجا مجدداً مطرح می‌شود که آیه بی‌تفاوت و لا بشرط نسبت به این چهار مبنا است؟ یا یک گرایشی به یکی از آن‌ها دارد.

## احتمال اول

بر فرض استدلال ممکن است کسی بگوید لا بشرط است و ربطی به آن مبانی ندارد و نمی‌شود استظهار کرد.

## احتمال دوم

ممکن است احتمال دوم را ترجیح بدهیم چون بحث کتمان ما انزل الله است، می‌گوید کتمان نکنید یعنی اظهار بکنید، یعنی اظهار واقع همه‌اش نگاه به واقع دارد و دیگران هم به این اظهار واقع اعتماد بکنند.

اینکه می‌گوید کتمان نکنید و اظهار بکنید، پس حجت است و قبول نکردیم ولی اگر کسی بپذیرد بعید نیست که اینجا آن احتمال دوم ترجیح داده شود.

البته مستحضرید که خیلی از آقایان استدلالات به آیات را قبول نداشتند، منتقی این‌طور بود، شهید صدر این‌طور بود، ولی به هر حال بعضی از اینها را دلالت را ترجیح دادیم.

این مجموعه اهم آیات اینها بود و سه چهار آیه دیگر بود که اشاره کردیم چون دلالت قوی نداشت.

در آیات به ویژه در دو سه تا از آن‌ها ترجیح می‌دهیم که نگاه آیات در جعل حجیت به تتمیم کشف است، به واقع است-، یعنی می‌خواهد واقع را نشان می‌دهد، **﴿فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّکْرِ﴾**، فتبینوا وقتی عادل بود تبین نمی‌خواهد. یعنی در همه اینها یک نگاه به واقع است.

اینکه بگوید نگاه به واقع را کار ندارم و من حیث المجموع من این را منجز و معذر قرار دادم چون غالباً مثلاً یک رابطه با واقع دارد مقداری بعیدتر است. نمی‌گوییم سازگاری با آن مبانی ندارد، اما اگر مانعی در کار نبود برای اینکه حجیت به نحو طریقیت و کاشفیت است اینها با آن سازگارتر است.

اگر کسی مانعی پیدا کرد که کاشفیت و طریقیت نیست، یک مانع عقلی پیدا کرد آن یک حرفی است که اشکالاتی هم وجود دارد و موانعی هم ذکر شده است.

این در آیات است. بخش بعدی در روایات است که روایاتی که در اینجا مطرح بود باز لا بشرط نسبت به این چهار مبنا هست یا اینکه به مبانی نزدیک‌تر است.

البته در روایات، روایات به این یک دستی و شفافیت نیست، مثلاً در روایت حمیری دو نظر بالفعل هست، بعضی می‌گویند روایت حمیری با نظر مرحوم نائینی سازگار است و بعضی مثل منتقی می‌گویند با نظر جعل مؤدی سازگار است.

1. - سوره حجرات، آیه ۶ [↑](#footnote-ref-1)
2. - سوره نحل، آیه ۴۳ [↑](#footnote-ref-2)
3. - سوره توبه، آیه 61 [↑](#footnote-ref-3)